

■ چکیده:

باربارا آلن، فولکلوریست و دانشیار مطالعات آمریکایی در دانشگاه نوتردام، در نوشتار پیش رو، ارتباط و نسبت تاریخ شفاهی و فولکلور را مورد توجه قرار داده است. وی با تعریف فولکلور به «بیان خلاقانه مردم عادی از زندگی روزمره» و تعریف تاریخ شفاهی به «روش گردآوری اطلاعات تاریخی» به برقراری پیوند بین این دو می‌پردازد؛ یعنی «قالب‌بندی تجربه تاریخی در شکل خلاقانه». این امر با توجه به تعاریف مذکور، دلالت بر توجه تاریخ شفاهی به «محتوا» و فولکلور به «قالب» یا «شکل» دارد. بر همین اساس است که مورخان همواره از «خاطره» و فولکلوریست‌ها از «قصه یا روایت» سخن می‌گویند. این پیوند همچنان بر این واقعیت اذعان دارد که نه تاریخ شفاهی در بیان کاملاً فولکلور است و نه فولکلور در محتوا یکسره تاریخی است اما پیوند این دو است که «گذشته» را زنده نگه می‌دارد.

کلیدواژه‌ها:

فولکلور؛ محتوا؛ تاریخ شفاهی؛ اطلاعات تاریخی؛ قصه و روایت.

تاریخ شفاهی و فولکلور

باربارا آلن^۱

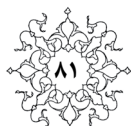
مترجم: دکتر سهیلا صفری

من دوست دارم سخن خود را به نحو شایسته‌ای با اندکی تاریخ شفاهی و در شکل یا قالب فولکلوریک (عامه و قومی) آغاز کنم. در سال ۱۹۷۴ به‌عنوان دانشجوی کارشناسی‌ارشد در رشته مطالعات فرهنگ عامه (فولکلور) در دانشگاه کالیفرنیا-لس‌آنجلس^۲، تحقیقی را دربارهٔ مردم یک اجتماع دامداری کوچک در شمال کالیفرنیا انجام دادم. اگرچه، آنچه در پایان این پروژه به‌دست آوردم، مجموعه‌ای از داستان‌ها راجع به تاریخ محلی یک مرد تنها به نام سید میرسون^۳ بود که توسط همسایگانش به‌عنوان راوی شناخته می‌شد و مورد احترام بود.^۴ (۱) سید داستان‌هایی درباره پدر بزرگش برایم تعریف می‌کرد. از جمله این داستان:

پدر بزرگم و دو مرد دیگر، در جستجوی زمین بودند. آن‌ها از ویرویل^۵ می‌آمدند و در راه آنجا نزدیک بود که از گرسنگی بمیرند. فصل زمستان بود و در حال عبور از رودخانه مد^۶ کوله‌پشتی قاطرشان را با غذای داخل آن گم کردند.

برف بسیار زیادی زمین را پوشانده بود و هیچ غذایی نیز در دسترس نبود ... آن‌ها به راه خود ادامه دادند و به مکانی رسیدند که در آنجا شروع به حمل لوازم و تجهیزات به معادن هامبلت^۶ کردند، زمستان گذشت و آن‌ها این سقف یا پناهگاه یا هر آنچه که شما می‌نامید را ساختند و چیزهایی که داشتند (نظیر آرد و تخم‌مرغ) در آنجا ذخیره کردند. سپس یکی از مردان [به همراه پدر بزرگم] که پالتویی نظامی با پنبه زیاد در سرشانه‌هایش پوشیده بود، مقداری از پنبه را درآورد و تپانچه‌اش را با آن آتش زد. آن‌ها با بازکردن یک کیسه آرد و شکستن نیم دوجین از تخم‌مرغ‌ها، خمیری درست کردند، آنگاه میله‌های تفنگ‌هایشان را برداشتند و یک تکه از خمیر را بر روی آن‌ها گذاشتند و در آتش قرار دادند (او می‌گوید: تخم‌مرغ‌ها خیلی تازه نبودند) این کار آن‌ها را سخت مریض می‌کرد اما به هر حال آن‌ها را از مرگ نجات می‌داد ... پس تا زمانی که زنده بودند، جسم و روح‌شان را با هم نگه می‌داشت.

1. Barbara Allen
2. UCLA (University of California, Los Angeles)
3. Sid Morrison
4. Weaver ville
5. Mad Reiver
6. Humboldt Bay



سید همچنین داستان‌هایی در مورد دوران کودکیش برایم تعریف کرد. مثلاً او یک بازی به نام «پنیر را ببر» شرح داد:

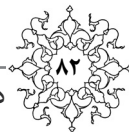
ما تلی بسیار بزرگ و بلند از گل می‌ساختیم و یک کبریت وسط آن قرار می‌دادیم و هر کس یا هر رقیب، چاقویی بر می‌داشت و مقداری از آن گل را می‌برید، البته او می‌توانست به کبریت نزدیک شود، اما نباید اجازه می‌داد که کبریت بیفتد. بدین طریق همه افراد به بردن ادامه می‌دادند تا اینکه کبریت می‌افتاد. سپس بقیه بازیکنان، کبریت را بر می‌داشتند و با چاقو، سه ضربه به آن می‌زدند تا به درون زمین فرو رود. کسی که شکست می‌خورد، مجبور بود که کبریت را با دندان‌هایش بیرون آورد.

این بازی، ما را به کار دیگری نیز وادار می‌کرد. ما حلزون صدف‌دار نیز می‌گرفتیم ... (عصرها کاری برای انجام‌دادن وجود نداشت) و به سمت شنزار می‌رفتیم و «پنیر» بازی می‌کردیم. در این حین، دو دختر را دیدیم که قدم می‌زدند و به ما نگاه می‌کردند. همانطور که می‌دانی ما همگی خم شدیم. بنابراین آن‌ها بدون توجه به ما رفتند. روز بعد دوباره دو تا از همان دخترها را دیدیم که به سمت ما آمدند و گفتند: «خوب، ما می‌خواستیم با شما آشنا بشویم. اما در حال عبادت (نماز خواندن) بودید، پس نخواستیم مزاحمتان شویم».

او داستان‌هایی درباره وقایع و شخصیت‌های محلی برایم گفت. این یکی مورد علاقه من است. مردی که لبنیات‌فروشی را شروع کرد، حالا بهترین و بزرگترین است ... نام آن، لبنیات‌فروشی مرکزی کالیفرنیا بود و هنگامی که پاستوریزه کردن، برای اولین بار شناخته شد ... او خیلی طرفدار آن بود. یک شب آن‌ها جلسه بزرگی داشتند (یک شام بزرگ) و درباره موضوع پاستوریزه کردن، بحث و گفتگو می‌کردند. این موضوع بسیار جدید بود و آن‌ها به شدت مخالف آن بودند. سرانجام مرد گفت: «خب تفاوت چیه؟ میکروب‌ها در شیر هستند حتی اگر کشته شوند». مرد دانمارکی که طرفدار پاستوریزه کردن بود می‌گوید: «خدای من، آقا من قبرستان را به باغ وحش ترجیح می‌دهم!» هنگام تحلیل اطلاعاتی که از سید ضبط کرده بودیم با این مشکل مواجه شدم که این مطالب را با عباراتی تعریف کنم که با ماهیت آن به صورت مجموعه واحدی از مطالب سازگار باشد. نمی‌دانستم که آن را فولکلور بنامم یا تاریخ شفاهی. بر اساس محتوا به وضوح ماهیت تاریخی داشت. در واقع سید، علاقه شدیدی به تاریخ اجتماع داشت. او استاد داستان‌گویی نیز بود و در تبدیل تاریخ محلی به شکل روایتی دراماتیک، استعداد خاصی داشت. موضوع ارتباط بین تاریخ شفاهی و فولکلور که با اولین تجربه حضوری در این زمینه، بوجود آمد موضوعی است که من از آن زمان تا به حال به طرق مختلفی با آن دست به گریبان بوده‌ام.

البته من نخستین شخصی نیستم که به این رابطه توجه نشان می‌دهد. لین وود مانند^۱ در مقدمه کتاب خود با عنوان "Ridge Coe of saga The" به طور مفصل به آن پرداخت. مورخان

1. Lynwood Montell



شفاهی و فولکلوریست‌های بسیاری نظیر ریچارد دورسن^۱، لاری دینسلن^۲، چارلز جوینر^۳ و گلایس، ماری فرای^۴ هم قبل و هم بعد از آن، با این موضوع دست و پنجه نرم کردند. (۲) به همین منوال آن‌ها بخش اصلی ادبیاتی را پدید آوردند که طبق آن، هر چیزی را مورد سؤال قرار می‌داد به جز این فرضیه که ارتباطی بین آن دو وجود دارد. ظاهراً بخش اعظم این موضوع نشان می‌دهد که باید ارتباط کمی بین فولکلور و تاریخ شفاهی وجود داشته باشد. با این همه، همان‌طور که مردم خواهند گفت: جایی که دود است، آتش نیز هست. اما در یافتن منبع شعله (آتش) مشکلی وجود داشته است. یعنی محققان نتوانسته‌اند با ماهیت این ارتباط، به توافق برسند. یک بحث آن که تاریخ شفاهی و فولکلور تا حدی در ماهیت یکسانی سهیم هستند و بنابراین نیازی به ایجاد تمایز بین آن‌ها نیست، به نظر می‌رسد این دیدگاه از این واقعیت ناشی می‌شود که تاریخ شفاهی و فولکلور هر دو به‌مصاحبه به‌عنوان ابزار اولیه (اصلی) تحقیق متکی هستند. برای نمونه کتاب تاریخ شفاهی: راهنما برای معلمان (و دیگران)، پیشنهاداتی را برای پروژه‌های فولکلور و پروژه‌های تاریخ شفاهی در روش‌های عملاً یکسان ارائه می‌دهد. (۳)

رویکرد دوم، به تاریخ شفاهی و فولکلور به‌عنوان یک زنجیره می‌پردازد و طبق آن فولکلور از جایی آغاز می‌شود که تاریخ شفاهی متوقف می‌گردد. تفاوت معمول بین این دو، در بحث مذکور آن است که تاریخ شفاهی اطلاعات دست اول درباره گذشته است در حالی که همه اطلاعات دست دوم یا «ستی»، فولکلور است.

بر اساس این دیدگاه، داستان سید درباره تجربه دشوار پدربزرگش، فولکلور می‌باشد. در حالی که داستانش درباره بازی «پنیر را ببر»، تاریخ شفاهی است.

چشم‌انداز سوم در مورد این مسئله، یک زمینه مشترک بین این دو، از نظر محتوایشان می‌یابد. یعنی، تاریخ شفاهی و فولکلور همانند بدنه‌های مشترکی از اطلاعات به‌نظر می‌رسند که در آن‌ها لاشخوری شکار می‌کند، بر این اساس، فولکلوریست‌ها در جستجوی شواهدی از مردم نظیر ضرب‌المثل‌ها و بازی‌ها در مطالب تاریخی هستند. مورخان شفاهی نیز متون فولکلوریت را نظیر نغمه‌سرایی‌ها و داستان‌های مرتبط با روح برای اطلاعات تاریخی گردآوری می‌کنند. دیدگاه چهارم که با این مسئله مرتبط است، صورت یا فرم را به‌عنوان مخرج مشترک بین تاریخ شفاهی و فولکلور ارزیابی می‌کند. همان‌طور که گفته شد، تاریخ شفاهی همانند فولکلور از زبان گفتاری به‌عنوان ابزار بیان و روایت استفاده می‌کند، یعنی ژانری است که شباهت‌های فولکلوریک قابل تشخیص به‌عنوان یک اصل ساختاریش در آن عمل می‌کند.

در هر صورت، هیچ یک از این رویکردها به رابطه بین فولکلور و تاریخ شفاهی تا عمق موضوع نپرداخته‌اند. این استدلال که هر دوی این موارد، اساساً یک چیز هستند به‌نظر می‌رسد همچون دیدگاهی که آن‌ها را طبق فاصله مفروض از وقایع یا تجربیات توصیف کننده تقسیم‌بندی می‌کند،

1. Richard Dorson
2. Larry Danielson
3. Charles Joyner
4. Gladys – Marie Fry



اختیاری و قراردادی می‌باشد. به همین منوال رابطه تاریخ شفاهی و فولکلور بر اساس شکل یا محتوا، این واقعیت روشن را نادیده می‌گیرد که بخش اعظم فولکلور تاریخی نیست و تاریخ شفاهی نیز همیشه فولکلور نیست. شاید این مسئله از تأکید بر پیداکردن شباهت‌ها ناشی می‌شود. آنچه اتفاق می‌افتد این است که آیا باید به جای شباهت‌ها بر تفاوت‌ها متمرکز شویم و یا آیا باید تاریخ شفاهی و فولکلور را به‌عنوان دو پدیده کاملاً مجزا در نظر بگیریم.

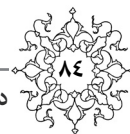
ماهیت فولکلور

اجازه دهید با فولکلور شروع کنم. کشف ماهیت واقعی فولکلور آسان نیست زیرا فرم‌های متعددی وجود دارد که ظاهراً اشتراک کمی با یکدیگر دارند. یک شکل فولکلور به‌صورت کلامی یا زبانی می‌باشد. فولکلور کلامی، مستلزم استفاده خلاقانه از زبان می‌باشد و فرم‌هایی نظیر اسامی مستعار، زبان عامیانه، قافیه‌ها، چیستان‌ها، ابزار تقویت حافظه، جک‌ها، ضرب‌المثل‌ها و البته داستان‌های متنوعی از افسانه‌های بلند تا قصه‌های کوتاه خانوادگی را در بر می‌گیرد.

یک نمونه از حکایت قومی، داستان مسافری در تگزاس در زمان قدیم است. در آن زمان جاده‌ها چیزی به جز جاده‌های خاکی نبودند که در آب و هوای بارانی به گل و لای تبدیل می‌شدند. این مسافر در جاده‌ای پر از گل و لای با تقلا و زحمت بر روی اسبش حرکت می‌کرد و همین‌طور که به راهش ادامه می‌داد، چیزی را مقابل خود دید. در حالی که نزدیک‌تر می‌شد، متوجه یک کلاه شد. کلاه خوبی بود پس ایستاد و از روی اسبش خم شد و آن را برداشت. همان‌طور که کلاه را بر می‌داشت، صدای مردی را شنید. فلا گفت: «آهای این کلاه من است». مسافر به پایین نگاه کرد و متوجه سر مردی شد و گفت: «آیا اون پایین به کمک نیاز داری؟ خوب هستی؟ فلا گفت: «خوب، من سوار اسب خوبی هستم. حدس می‌زنم به سلامت به مقصد برسم».(۴)

دومین قالب مهم فولکلور، رسم و عرف است، یعنی قالب‌های سنتی رفتار. فولکلور مرسوم از درمان‌های خانگی و روش‌های جادوگری مانند قراردادن تار عنکبوت بر روی زخم جهت توقف خونریزی تا بازی‌ها، مراسم و آداب منتقل شده همچون جشن تولدها و عروسی‌ها و جشن‌های تعطیلات را شامل می‌شود. اینها نمونه‌های مهمی هستند از اینکه چطور رسم و عرف قومی با احساسات همراه می‌شوند. مثلاً در خانواده من رسم این است که کادوها در شب کریسمس باز شوند. یکی از خواهرانم با مردی ازدواج کرده که خانواده‌اش در صبح کریسمس کادوها را باز می‌کنند. بر سر این مسئله بحث زیادی بین آن‌ها وجود داشت تا اینکه تصمیم گرفتند تا سالی یک در میان رسم خود را اجرا کنند.

سومین، قالب مهم که فولکلور به خود می‌گیرد در مورد فرهنگ مادی است که شامل چیزهایی نظیر معماری بومی، غذاهای قومی و منطقه‌ای، صنایع دستی - سنتی و اسباب بازی‌های خانگی



می‌باشد. من این گمان را دارم که بیشتر مردم می‌دانند چگونه حداقل یک نمونه از اسباب‌بازی قومی را، مثلاً یک هواپیمای کاغذی، بسازند.

قالب چهارم فولکلور نیز البته که موسیقی است، چه به‌صورت آواز، چه به‌صورت سازی که به‌صورت انفرادی یا گروهی اجرا می‌شود. بنابراین فولکلور می‌تواند شامل استفاده از کلمات یا موسیقی، استفاده از حرکات یا استفاده از اشیا باشد و این غالباً مستلزم بیش از یکی از این قالب‌ها می‌باشد.

غالباً فولکلور با بیش از یکی از این اشکال چهارگانه مرتبط می‌باشد. قطعاً این مورد، در ارتباط با جشن شکرگزاری است که یکی از تعطیلات آمریکایی محسوب می‌شود. این جشن، نمونه‌ای از فرهنگ مادی است که به‌صورت غذاهای خاص، ظروف و تزئینات میز ظاهر می‌شود. همچنین مستلزم سنت گردهمایی خانوادگی و احتمالاً فعالیت‌های سنتی مثل فوتبال خانوادگی می‌باشد و می‌تواند فرهنگ کلامی را در شادکامی نوشیدن، دعا کردن، شوخی‌های معمولی یا داستان‌گویی دور میز شام یا در آشپزخانه شامل شود.

اساساً این همه تنوعی که فرهنگ عامه یا فولکلور به نمایش می‌گذارد به‌دلیل ماهیت اصلی آن یعنی بیان خلاق می‌باشد. فولکلور در یک روش رضایت‌بخش و نمادین، به زیبایی ابزاری را برای مردم جهت بیان و ابراز خود فراهم می‌کند. به‌عنوان مثال، به‌این ارزیابی از آب و هوا در ساوث بند - ایندیانا^۱ در ماه ژانویه توجه کنید: «دیشب، هوا به‌طور وحشتناکی سرد بود».

حالا ملاحظه کنید: «دیشب هوا به قدری سرد بود که جیوه دماسنج برای گرم ماندن مجبور بود به بالا و پایین بپرد!».

یا اینکه این ارزیابی‌های آب و هوا را در واکو - تگزاس^۲ در ماه آگوست، مقایسه کنید:

«امروز هوا واقعاً گرم است»

«هوای بیرون به قدری گرم است که تخم‌مرغ‌ها در پیاده‌رو سرخ می‌شوند!».

بنابراین ما فولکلور را به‌عنوان بیان خلاقانه مردم عادی از زندگی روزمره‌شان تعریف می‌کنیم. بعضی از موارد فولکلور، مربوط به عهد دقیانوس هستند. به‌گونه‌ای که به‌عنوان ضرب‌المثل نیز به‌کار می‌روند و برخی دیگر به‌اندازه آخرین جک‌ها درباره ایدز، جدید هستند. محتوای فولکلور می‌تواند مثل داستان خانوادگی که چطور پدر بزرگ یا پدر جدشان به تگزاس آمدند تاریخی باشد یا مثل بازی کودکان، غیرتاریخی باشد. ماهیت اصلی فولکلور، صرف‌نظر از محتوا، بیان خلاقانه آن است.

1. South Bend Indiana

2. Waco, Texas

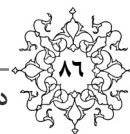


ماهیت تاریخ شفاهی

اکنون، اجازه دهید به تاریخ شفاهی برگردیم. پرداختن به ماهیت تاریخ شفاهی، به تعمق و بررسی زیاد نیاز دارد، زیرا اصطلاح تاریخ شفاهی، پیچیده و مبهم می‌باشد. تاریخ شفاهی، عموماً برای اشاره به روش گردآوری اطلاعات تاریخی به کار می‌رود: انجام مصاحبه‌ها با هدف بیرون کشیدن خاطرات و معلومات افراد از گذشته. علاوه بر این، تاریخ شفاهی می‌تواند به عنوان بخش اصلی اطلاعات درباره گذشته تعریف شود که حاصل استفاده از آن روش باشد. به عبارت دیگر تاریخ شفاهی هم به خاطرات استخراج شده به عنوان حاصل یک مصاحبه و هم به عنوان روندی از مصاحبه کردن اشاره دارد. خاطرات استخراج شده از یک مصاحبه می‌تواند در شکل‌های مختلفی ارائه شوند و دامنه آن‌ها در محدوده پاسخ‌های یک کلمه‌ای تا موضوعات پراکنده و داستان‌هایی با ساختار پیچیده می‌باشند. اگرچه قالبی که آن‌ها بیان می‌کنند مهم نیست و ماهیت اصلی آن‌ها به عنوان مدرک و سند تاریخی غیرقابل تغییر باقی می‌ماند.

اگر فولکلور به عنوان اشکال خلاقانه بیان (ابراز) و تاریخ شفاهی نیز به عنوان بخش اصلی خاطرات بیرون کشیده شده از گذشته تعریف شود، آنگاه مشخص می‌گردد که آن‌ها یک چیز نیستند. اگر ویژگی تعریف کننده فولکلور «شکل» و ویژگی اصلی تاریخ شفاهی «محتوا» باشد آنگاه این پرسش مطرح می‌شود که آیا تاریخ شفاهی، فولکلور است یا اینکه فولکلور تاریخ شفاهی است؟ آیا رویکرد غلطی نسبت به بخشی از اطلاعاتی که من از سید ثبت کردم اتخاذ شده است؟ رابطه بین تاریخ شفاهی و فولکلور از نوع این یا آن نیست. این رابطه چیزی از هر دو است. اطلاعات در محتوا می‌توانند ماهیت تاریخ شفاهی داشته باشند، در حالی که در شکل می‌توانند فولکلوریک باشند. هر آنچه که سید موریسون در مورد پدر بزرگش گفته، تاریخ شفاهی می‌باشد. اینکه او چگونه اطلاعات را منتقل کرده است، فولکلور می‌باشد. یعنی فرم داستانی که او شکل و قالب به آن داده است. این تمایز بسیار ثمربخشی می‌باشد. زیرا مشخص می‌کند که محتوا و شکل، دو مؤلفه یا بخش مجزا از اطلاعات می‌باشند به طوری که محتوای تاریخی مثل خاطرات و معلومات گذشته زمانی فرم فولکلوریک پیدا می‌کنند که مردم جهت ابراز نظرات خود، از فرم‌های سنتی بیان نظیر داستان‌ها استفاده کنند. بنابراین نکته واقعی ارتباط بین تاریخ شفاهی و فولکلور این است: قالب‌بندی تجربه تاریخی در شکل خلاقانه.

تعریف تاریخ شفاهی و فولکلور به صورت مرتبط با یکدیگر به توضیح این مسئله کمک می‌کند که چرا فولکلور است‌ها و مورخان شفاهی، تحمل تفاسیر یکدیگر را در مورد اطلاعات یکسان ندارند. بخشی از این مشکل در تفاوت نگرش‌های فولکلور است‌ها و مورخان شفاهی می‌باشد که بر این نوع اطلاعات، تأثیر می‌گذارند. این که بگوییم چشم‌اندازها و نگرش‌ها با هم تفاوت دارند باعث دست کم گرفتن موضوع می‌شود. هم مورخان شفاهی و هم فولکلور است‌ها به تجربه



انسانی علاقه‌مند هستند. اما هر یک بر روی جنبه متفاوتی از آن تجربه، تمرکز دارند. مورخان شفاهی، اساساً با واقعیت مرتبط هستند در حالیکه فولکلوریست‌ها به اشکالی از ابراز و بیان رفتاری علاقه‌مندند که پاسخی به تجربه محسوب می‌شوند. مورخان شفاهی بر ساختار تجربه تمرکز دارند. (یعنی آنچه که اتفاق افتاده) در حالیکه فولکلوریست‌ها بر ساخت و شالوده تجربه متمرکزند (یعنی چگونگی توصیف مردم از آنچه اتفاق افتاده یا واکنش به آن). با استفاده از یک دوگانگی یا تقسیم‌بندی آشنا می‌توانیم بگوییم که مورخان شفاهی به زندگی و فولکلوریست‌ها به هنر نظر دارند. توجه مورخان شفاهی به محتوا و توجه فولکلوریست‌ها به شکل است که در اصطلاحات به کار رفته توسط محققان در هر شاخه منعکس می‌گردد و به منابع انسانی اطلاعاتشان اشاره می‌کند. مورخان شفاهی، اصطلاح خاطره‌نویس را به کار می‌برند که بر محتوا (یعنی خاطرات) تأکید دارد، در حالی که فولکلوریست‌ها، اصطلاح راوی یا قصه‌گو را به کار می‌برند که بر شکل (یعنی قصه و روایت) تأکید دارد.

از آنجایی که مورخان شفاهی به‌عنوان مورخ، عادت دارند که به اطلاعات تاریخی به‌عنوان مدرکی از تجربه فکر کنند، تمایل دارند منابع تاریخ شفاهی را به‌عنوان معادنی از اطلاعات خام ببینند که مدارک و شواهد تاریخی را می‌توان از آن‌ها استخراج کرد. آن‌ها اغلب می‌پندارند که تاریخ شفاهی در همان رابطه مستقیم با تجربه قرار دارد که دیگر منابع اطلاعات تاریخی قرار دارند. در این باب، یک گزارش شفاهی از شاهد عینی یک واقعه ناگوار مانند طوفان یا سیل همانند گزارش مکتوبی به‌نظر می‌رسد که توسط مقامات دفاع غیرنظامی بایگانی می‌شود. اگرچه آزمایشات متفاوتی جهت سنجش اعتبار، برای هر یک به کار می‌روند. از طرف دیگر، فولکلوریست‌ها، بیشتر از خود تجربه، به انتقال متناسب و آگاهانه تجربه توجه دارند. پس در تجزیه و تحلیل اطلاعات تاریخی، فولکلوریست‌ها اغلب بر شناسایی الگوهای قابل تشخیص، مثل روایت یا داستان تمرکز دارند که به‌نظر می‌رسد تأثیر نیروهای شکل‌دهنده خلاقانه را انعکاس می‌دهند (همان فولکلور). یک تفاوت نیز در روش‌هایی دیده می‌شود که به‌نظر مورخان و فولکلوریست‌ها، از اظهارات و شواهد میان افراد مختلف حاصل می‌گردد. مورخان شفاهی به چنین اظهارات و شواهدی علاقه‌مند هستند، زیرا تجارب خاص از افرادی را که ثبت کرده‌اند نشان می‌دهند. هر کدام از این موارد، مانند تکه‌ای از یک پازل، در روند بازسازی و تفسیر گذشته به کار می‌روند اما فولکلوریست‌ها همان شواهد و اظهارات را سرنخ‌هایی برای برقراری پیوند بین تجارب افراد و روش‌های سنتی ابراز و بیان، تلقی می‌کنند. بر این اساس، تجربه هر فرد در یک فرم سنتی، قالب‌گیری می‌شود. به‌عنوان مثال، ویلیام ای. ویلسون^۱، خاطر نشان کرده که اظهارات و شواهد مبلغان فرقه مذهبی مورمن^۲، ساختارهای مشابهی را نمایان می‌کند و نشان می‌دهند که آن‌ها تحت تأثیر توقعات یا انتظارات سنتی شکل و محتوای این داستان‌ها قرار گرفته‌اند.^(۵)

1. William A. Wilson
2. Mormon

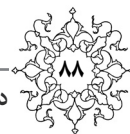


به دلیل اختلاف اساسی در دیدگاه‌هایشان، مورخان شفاهی از فولکلوریست‌ها ایراد گرفتند که آن‌ها وجود مدارک سؤال‌برانگیز در مطالب فولکلوریک قبول ندارند. البته مورخان شفاهی، از نقطه‌نظر خودشان، درست می‌گویند. زیرا آن‌ها نخست به اطلاعات ارزیابی‌شده با روشی دقیق توجه دارند تا بدین طریق، آنچه را که اتفاق افتاده به‌وضوح تثبیت کنند. به هر حال این موضوع آن چیزی نیست که فولکلوریست‌ها الزاماً به آن توجه دارند. آن‌ها به نوبه خود به مورخان شفاهی انتقاد می‌کنند که با ذهنی خشک و فاقد تخیل به فولکلور نزدیک می‌شوند و قالبی را که واقعیت تاریخی در آن شکل گرفته و امکان بیان غیرمستقیم نگرش‌ها و باورهای را می‌دهد که می‌توانند با ارزش‌ترین ویژگی اطلاعات فولکلور باشند، نادیده می‌گیرند. از دیدگاه فولکلوریستی این انتقادی منطقی و معتبر می‌باشد، چرا که فولکلوریست‌ها بیشتر علاقه‌مند هستند به‌اینکه تجربه چگونگی به بیان خلاقانه تبدیل می‌شود. به عبارت دیگر، هر محقق، محقق دیگر را بر اساس دلیلی نقد می‌کند که فقط در محدوده الگوی رشته و حیطة کار منتقد، معتبر هستند. همان‌طور که هر کس اطلاعات یکسان را درون همان چارچوب تفسیر می‌کند. به محض آنکه منبع اطلاعات حاوی محتوا و شکل و به‌صورت تاریخ شفاهی و یا فولکلور مشخص می‌گردد، منبع سوءتفاهم نیز ناپدید می‌شود. پیوند بین فولکلور و تاریخ شفاهی در روند الگودهی و شکل‌دادن به تجربه تاریخی قرار دارد.

به‌عنوان مثال، روایت یا داستان شخصی را در نظر بگیرید. ما همگی در فرآیند داستان‌سازی از تجربه‌هایمان، نقش داریم. گاهی داستانی را بلافاصله خلق می‌کنیم که با موقعیت محاوره‌ای، متناسب است. گاهی اوقات نیز خودمان را در حال گفتن مکرر همان داستان‌ها، در موقعیت‌های مختلف می‌بینیم. بر این اساس وقتی که یک موضوع خاص مطرح می‌شود آن را در قالب گفتگو قرار می‌دهیم، مثل مواجهه با مرگ، حوادث ناراحت‌کننده، عمل جراحی، شوخی‌های کودکان، و از این قبیل در مورد آن صحبت می‌کنیم. گاهی اوقات ما حتی خودمان را در موقعیت‌هایی می‌بینیم که آن‌ها را به‌صورت اطلاعات احتمالی یک داستان تلقی می‌کنیم «پس منتظر باش تا من در این مورد بگویم» یا «خب، وقتی تمام شد به آن بخندید» اگر فولکلور ابزار انتقال تجربه به شکل کلامی را فراهم کند، آنگاه مصاحبه شفاهی به‌عنوان استخراج آگاهانه و عمدی خاطرات می‌تواند جایگاه ایده‌آلی برای ارائه محتوای تاریخی در شکل فولکلوریک محسوب شود.

بیان خاطرات به‌صورت روایت

تبدیل خاطرات به شکل شفاهی، شامل یک پروسه دو مرحله‌ای-انتخاب و شکل‌دادن می‌باشد. در مصاحبه تاریخ شفاهی، افراد نمی‌توانند همه آنچه از گذشته می‌دانند را بگویند؛ آن‌ها باید اجزاء مربوط به اطلاعات را از مجموعه نامحدود تجربه و دانش انتخاب کنند. آنگاه باید این اطلاعات را در یک قالبی معنادار شکل دهند. آن‌ها برای انجام این کار، اغلب از روش‌های سنتی بیان



کمک می‌گیرند. به همین دلیل، اتخاذ یک رویکرد فولکلوریست نسبت به تاریخ شفاهی می‌تواند ثمربخشی قالب فولکلوریک را اثبات کند که برای معنابخشیدن به محتوای تاریخی به‌کار می‌رود. من می‌خواهم چند ویژگی بیان فولکلوریک را شرح دهم که اغلب در اطلاعات تاریخ شفاهی مشهود می‌گردند و تشخیص آن‌ها می‌تواند برای تفسیر آن اطلاعات، مفید باشد. دو مورد اول باید با قالب‌هایی انجام شود که فولکلور به‌دست می‌آورد؛ این قالب‌ها، شامل ساختار روایت، فرمول و الگو می‌شوند. دو ویژگی دیگر به فرآیندهایی مرتبط هستند که فولکلور طبق آن‌ها ایجاد و منتشر می‌شود. این دو مورد، عبارتند از: تغییر و مکان‌یابی.

ویژگی اول: ساختار روایت، شکل مسلطی است که تجربه تاریخی در آن قالب یا شکل ریخته می‌شود. من اصطلاح روایت را نه در مفهوم توصیف تاریخی، بلکه در مفهوم گونه‌ای از داستان ادبی به‌کار می‌برم، این مسئله یک بازگویی طراحی شده از تجربه به همراه تنش و نگرانی چشمگیر ذاتی می‌باشد که هنگام گفتن، ظاهر شده و سپس ناپدید می‌گردد. تعریف و بازگویی یک تجربه به‌شکل روایت، به‌معنای انتخاب نقطه‌ای برای شروع داستان و انتخاب نقطه‌ای برای پایان آن است. همچنین به‌معنای تأکید بر بخش‌های ویژه و حذف دیگر بخش‌های غیر ضروری می‌باشد تا این اطمینان حاصل شود که درجه‌ای از انسجام و ثبات وجود دارد که معنای تجربه را انتقال می‌دهد. در مصاحبه‌های تاریخ شفاهی ممکن است که روایت‌ها به‌صورت بی‌اختیار در پاسخ به سؤالی خاص ایجاد شوند و یا اینکه ممکن است موضوعاتی اصلاح شده و مناسب در منبع اطلاعات راوی باشند. آنچه داستان و روایت را به‌شکل خاص و مناسبی از بیان، برای مردم ارائه می‌دهد تا بتوانند آن را در مصاحبه تاریخ شفاهی به‌کار ببرند توانایی در ایجاد احساسی فراتر از تجربه و توانایی انتقال نه تنها آنچه که اتفاق افتاده، بلکه معنای آن نیز هست. یکی از داستان‌هایی که سید مورسن به من گفت این نکته را به زیبایی به تصویر می‌کشد:

«آنها کشتاری سرخ پوستی در جزیره‌ای از خلیج ابوکا داشتند. آن‌ها گروهی از سرخ پوستان را قتل‌عام کردند. سرخ پوستانی که زنده مانده بودند همگی در آنجا پراکنده بودند تا اینکه آن‌ها به یک جوان احتمالاً هجده یا بیست ساله رسیدند، جوان سرخ پوست روی دست‌ها و زانوهایش افتاد و به آن‌ها نگاه می‌کرد. سپس به یکی از مردان خودشان نگاهی کردند و گفتند: «تا امروز هیچ سرخ پوستی را نکشته‌ای. به این یکی شلیک کن» خوب او چه کاری می‌توانست انجام دهد؟ او مگسک تفنگ را نشانه گرفت و آماده شلیک شده و ماشه را کشید. ابتدا از این تفنگ‌های قدیمی، شعله‌ای بیرون می‌آید و سپس باروت آتش می‌گرفت وقتی مرد جوان، شعله یا جرقه را دید، سریع رو به زمین افتاد و گلوله از بالای سرش عبور کرد. او از جای خود پرید و به سرعت به سمت بوته‌ها دوید و از آن‌ها دور شد. این یک فکر ناگهانی از طرف او محسوب می‌شد.»

ویژگی دوم: بیان فولکلوریک آن است که شامل قواعد و الگوهای است که مستقل از

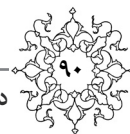


ساختار روایت (داستان) عمل می‌کنند. راویان اغلب از قواعد به‌عنوان نوعی بیان مختصر سنتی استفاده می‌کنند تا وقایع تاریخی را در زمان و مکان، جای دهند. به‌عنوان مثال راویان به‌طور مکرر، عبارت بیش از صد سال پیش یا بیشتر از صد سال قبل را به‌کار می‌برند و بدین معناست که تاریخ دقیق یک واقعه یا عمر یک موضوع، فراتر از حافظه یک نسل می‌باشد. همچنین انکارهای متداولی وجود دارد که راویان، مرتباً به‌عنوان مقدمه برای مدارک و شواهد خود به‌کار می‌برند. این موارد عبارتند از: خب آن اتفاق، قبل از زمان من بود «یا» الان، نمی‌دانم که این درست است، اما چیزی که من همیشه شنیده‌ام، بدین‌گونه بود «یا» شما سال پیش (یا ده سال یا پنجاه سال پیش) باید اینجا بوده باشید وقتی فلانی هنوز زنده بود. اکنون او توانسته آنچه را که شما می‌خواهید بدانید بگوید. به‌نظر می‌رسد این قواعد ابزاری را به راویان ارائه می‌دهند تا مسئولیت صحت آنچه را که می‌گویند از دوش خود بردارند.

مرتبط با این روش‌ها و تا حدودی با ظاهر نامحسوس‌تر، الگوهایی وجود دارند که موضوعات را از طریق مدارک و شواهد تاریخ‌شفاهی به نمایش می‌گذارند. به‌عنوان مثال، یک نمونه بارز در فرهنگ اروپا - آمریکایی، وقوع عدد ۳ به‌عنوان ابزاری برای سازمان‌دهی تجربه می‌باشد. اگر بخواهید درباره‌اش فکر کنید، دیوانه می‌شوید. من یکبار این اشتباه را سر یکی از کلاس‌هایم در مقطع کارشناسی‌ارشد، در درس فولکلور آمریکایی مرتکب شدم. در آنجا، مقاله‌ای با عنوان «عدد سه در فرهنگ آمریکایی» نوشته آلن داندس^۱، فولکلوریست دانشگاه کالیفرنیا در برکلی^۲ خواندم. (۶) ذهن یکی از دانشجویان با پیدا کردن شواهدی از عدد ۳ در زندگی‌واقعا مشغول شد. این موضوع تا چند هفته او را گیج و آشفته کرده بود. در مورد عبارات معمولی نظیر قرمز، سفید و آبی یا پشت خط، آماده، حرکت فکر کنید. اینها دارای سه بخش هستند. اگر به ساختار داستان‌های تخیلی توجه کنید، متوجه می‌شوید که اغلب سه پسر یا سه دختر وجود دارند یا سه کار وجود دارند که باید انجام شوند. جوک‌ها نیز اغلب، سه مورد را شامل می‌شوند: «سه وزیر وجود داشتند» یا «سه مورد وجود داشتند» راویان از این الگوی فرهنگی در شکل‌دادن به توصیف‌ها از تجربه کمک می‌گیرند. بهترین مثال در این مورد، افسانه تاریخی پیچیده‌ای است که لین وودمونت^۳ در تنسی^۴ ثبت کرد، افسانه درباره کالوین لاگسدان^۵ است که در دهه ۱۸۷۰ در جیمزتون^۶، تنسی به‌دار آویخته شد. (۷) چندین راوی به بازگویی بخش‌های مختلف داستان پرداختند. اما وقتی او کل داستان را یکجا قرار داد، آنچه پدیدار گشت این داستان بود:

سه نفر، متهم به کشتن سه نفر دیگر بودند. سه روز قبل اجسادشان پیدا شد. سرانجام لاگسدان به تنهایی متهم به قتل شد. زیرا دو همدستش شهادتشان را تغییر دادند. او سه بار در سه محل مختلف محاکمه شد. پرونده‌اش سه بار به دادگاه عالی دولتی استیناف داده شد و طی این پروسه، او سه سال در زندان به‌سر برد. سرانجام وقتی که از نشویل^۷ به جیمزتون برای اعدام شدن

1. -Alan Dundes
2. -Berkeley
3. Lynwood Montell
4. Tennessee
5. Calvin Iogsdon
6. Jamestown
7. Nashville

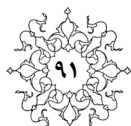


بازگشت، تحت مراقبت سه زندانبان قرار گرفت. هنگامی که اعدام می‌شد، طناب دوباره پاره شد. او سه بار اعدام شد. در سراسر کل این پروسه، او خودش را بی‌گناه می‌خواند، قبل از اعدامش نیز این گونه پیشگویی کرد: «اگر مرا اعدام کنید، سه روز و سه شب باران خواهد بارید» بالاخره وقتی اعدام شد، ۲۷ دقیقه طول کشید که بمیرد که البته این زمان سه تا سه بار است.

این مفصل‌ترین مثالی است که من در مدارک و شواهد تاریخ شفاهی از عدد سه می‌دانم. شما نمونه‌ای را پیدا نخواهید کرد که بدین روش ارائه شده باشد، اما اغلب افرادی را می‌یابید که تجربه خود را با عدد سه سازماندهی می‌کنند و این نشان‌دهنده الگوبرداری در کار است.

فرآیندهای فولکلور، همانند ساختار، در مدارک تاریخ شفاهی نیز دیده می‌شوند. یکی از این فرآیندها، تغییر است. زیرا هیچ‌کس یک داستان را دقیقاً دوبار به یک روش، با همان تأثیرگذاری یا با موضوعی یکسان، بیان نمی‌کند، زیرا هر روایت، تا حدی متفاوت است. حتی وقتی همان شخص همان تجربه را بازگو می‌کند. وقتی افراد مختلف (به‌ویژه از طریق نسل‌های مختلف) یک واقعیت را بازگو می‌کنند؛ تأثیرات تغییر، افزایش می‌یابند. من در میدان کارم در سیلور لیک^۱ (اجتماع کوچکی در جنوب شرقی اورگان)^۲ متوجه این امر شدم. یکی از بزرگترین اتفاقات - همان‌گونه که بعضی از افراد آن را این‌گونه نامیدند - «بزرگترین چیزی که تا به حال در این اطراف افتاده» آتش‌سوزی فاجعه‌باری بود که در سال ۱۸۹۴ در شب کریسمس رخ داد. تقریباً همه افراد در این اجتماع (حدود ۲۰۰ نفر) از مایل‌ها دور و اطراف برای کریسمس در فروشگاهی جمع شده بودند. آن‌ها در طبقه دوم، در سالن اجتماعات بودند، در آخر برنامه یک نفر روی میزی ایستاد تا بتواند هر آنچه را در جریان است بهتر ببینید. ناگهان یک چراغ نفتی را انداخت. به همین دلیل، به سرعت، کل ساختمان را آتش فرا گرفت. تنها یک پلکان بیرون از ساختمان وجود داشت و آن پلکان نیز از سنگینی مردمی که در تلاش برای فرار بودند خیلی زود سقوط کرد. تعداد کمی از افراد نیز تلاش می‌کردند از پنجره به سمت ایوان کوچک فرار کنند. اما آن نیز به سرعت فرو ریخت. در نهایت، چهل و سه نفر از یک اجتماع دویست نفری به کلی نابود شدند؛ یک فاجعه وحشتناک! همه این موارد در منابع مکتوب، به‌خوبی مستند است، اما یک قطعه مجزا نیز در پایان داستان وجود دارد. هیچ دکتری در شهر نبود، بنابراین مرد جوانی روی اسب پرید و به سمت نزدیکترین دکتر راند که یک صد مایل دورتر در لیک ویو^۳ در مرکز استان قرار داشت. البته این اتفاق در زمستان افتاد و روی زمین را برف پوشانده بود. حالا، برخی از مردم می‌گویند برف برای حرکت اسب بسیار عمیق بود؛ برخی می‌گفتند او همان اسب را تا لیک ویو راند، برخی دیگر گفتند که یک روز و نیم طول کشید تا به آنجا برود و دکتر را بیاورد و همان مقدار زمان نیز طول کشید تا برگردد. مردم نیز گفتند او طی بیست و چهار ساعت بازگشت. همه نوع تغییرات در داستان وجود داشت. مردم حتی نسبت به اینکه این شخص چه کسی بود، توافق نظر نداشتند؛ شخصی می‌گفت وقتی که اسب

1. Silver lake
2. Oregon
3. lakeview



سوار به سوی دکتر رفت و گفت: آتش‌سوزی وحشتناکی در لیک ویو رخ داده، نومید نشده و به کارش ادامه داد. اهمیت این تغییرات که مورخان شفاهی را بهت زده کرده این نیست که بعضی از روایات درست است و روایت‌های دیگر غلط، بلکه بارز است که آن‌ها بر محور حقیقت می‌چرخند و تغییر در جزئیات (حتی شاخ و برگ دادن به آن‌ها) به بزرگتر کردن ماهیت آن‌ها کمک می‌کند. یک ویژگی دیگر فولکلور که در تاریخ شفاهی منعکس می‌شود، گرایش اطلاعات فولکلوریک در جریان کلی به محلی شدن می‌باشد. محلی‌سازی وقتی روی می‌دهد که مطالب و اطلاعات سنتی، چه به صورت داستان‌های کامل و چه به صورت موضوعات مجزا به اشخاص یا مکان‌های آشنا با روایان، مرتبط شوند. داستان‌های شخصیت‌های محلی، اغلب از این ماهیت برخوردارند. یکی از دانشجویانم که در جنوب تنسی، پروژه تاریخ شفاهی انجام می‌داد، در تتردام^۱، کاملاً هیجان‌زده نزد من آمد و گفت: آه من این داستان خوب را درباره تام هیس^۲ گردآوری کرده‌ام. مردی بسیار بلند قامت، لاغر با صدایی نازک یا گرفته، صدایی که گاهی اوقات نازک است گاهی اوقات بم. او گفت یکی از داستان‌هایی که مردم دوست دارند راجع به تام هیس بگویند درباره زمانی است که او به سمت شهر تا حدی راند که قاطرها فرار کردند و واگن واژگون شد و او در زیر واگن گیر افتاد. او برای کمک فریاد زد. تام هیس شنید که برخی آمدند و او همین‌طور فریاد می‌زد (صدای بلند) کمک کنید (صدای آرام) مرا از اینجا بیرون بیاورید. مردم گفتند: «خب گوش کن اگر دو نفرتان در آنجا هستند مطمئناً می‌توانید واگن را هل بدهید و خودتان بیرون بیاورید. خب به نظرم داستان خوبی بود و فوراً آن را برای لین وود تعریف کردم. او گفت: نه یک لحظه صبر کن. این داستان در تامس کینس ویل^۳ کنتاکی^۴ اتفاق افتاده است و نوعی داستان سیال است که به افراد خاصی مرتبط است.

داستان راسل مری^۵ از یک شخصیت در دریاچه نقره‌ای روایتی محلی از یک داستان محلی می‌باشد:

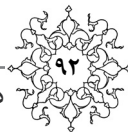
پیرمردی اینجا بود که کمی خیس بود. همیشه چکمه‌ها و پالتوی قدیمی‌اش را می‌پوشید، شبیه یک آدم ولگرد و خانه به دوش، اما در هر حال آسوده و خوشبخت بود.

زمانی در منطقه‌ای بیابانی و وقتی که نخستین ساکنانش آنجا را ترک کردند، این پیرمرد یک گله گاو نزدیک ناحیه واکن تایر^۶ (پنجاه مایلی شرق دریاچه نقره‌ای) داشت. بنابراین او به این منطقه آمد و (با صدایی لرزان) گفت: چه شانس برای یک مرد پیر بی پول برای ماندن تمام شب در اینجا وجود دارد؟

اوه، حتماً حتماً پیاده شو و اسبت را در طویله بگذار! او اسبش را به طویله برد و همه شب را همانجا ماند.

به هر حال این شخص (میزبان) آماده بود که منطقه را ترک کند، او یک اسب گاری خوب،

1. Notre Dame
2. Tom Hayes
3. Tompkinsville
4. Kentucky
5. Russell Emery
6. Wagontire



یک ارابه، یک زین و یراق داشت و می‌خواست آن‌ها را بفروشد. بنابراین او اسب گاری را به پیرمرد نشان داد و گفت که: «آنها فروشی و بسیار هم ارزان هستند. پیرمرد نیز نتوانست از آن‌ها بگذرد. او می‌دانست که اسب، ارزان است. او جیش را گشت و یک چک کهنه کنیف پیدا کرد و گفت: من اینجا یک چک قدیمی و مقدار کافی پول در بانک دارم و می‌توانم آن را بخرم و اگر قبول کنی، این چک را به تو می‌دهم. و برای اسب و گاری و ارابه و زین و یراق، یک چک نوشت. این شخص به دریاچه نقره‌ای رفت و سپس تا پیسلی^۱ (جایی که بانک قرار داشت) سواری کرد و پرسید: آیا این چک معتبر است؟ بانکدار پاسخ داد بله! وقتی پیرمرد را برای نوشتن چک بیاورید می‌توانید آن را تحویل بگیرید!

گاهی اوقات این داستان‌ها به صورت روایت‌های شخصی گفته می‌شوند. به‌عنوان مثال لارنس ددموند^۲ از دریاچه نقره‌ای در اوآگان در مورد کلکی که او و یک نوازنده در مجلس رقص زدند، تعریف کرد:

ما شروع به مسخره‌بازی کردیم و با بچه‌ها تصمیم گرفتیم تا پیراهن‌ها و کت‌ها را قاطی کنیم و ببینیم چه اتفاقی می‌افتد. این کارها تمام شب ادامه داشت و می‌دانستیم که مردم فقط هنگام سپیده‌دم در زمانی که گاوها را می‌دوشیدند، به‌خانه می‌رفتند. آن‌ها بچه‌هایشان را برداشتند و روانه خانه‌هایشان شدند. زنان، صبحانه آماده کردند و رفتند تا بچه‌ها را بیدار کنند و متوجه شدند که مثلاً بچه‌ای از یک زوج (زن و شوهر) از شمال دریاچه کریسمس^۳ (سی و پنج مایل دورتر) دارند. هیچ ابزار ارتباطی به جز تلفن‌های قدیمی در حصار از سیم‌های خاردار وجود نداشت و هر کسی بچه دیگری را داشت.

شورش و همه‌های به پا شد که تقریباً تا یک سال به‌طول انجامید. همه کنجکاو بودند و ما را متهم می‌کردند اما ما گفتیم: من گیتار و او ویلون می‌زد و مدتی هم پیانو می‌زدم. پس ما نمی‌توانستیم این کار را انجام دهیم زیرا در حال ساز زدن بودیم. حدود یک سال بعد که این اتفاق برای آن‌ها به‌شوخ‌ی تبدیل شد ماجرا را به آن‌ها گفتیم.

همین داستان در مناطق مختلف غرب آمریکا به‌عنوان یک اتفاق واقعی تعریف می‌شود و در کتاب اوین ویستر^۴ با عنوان *Virginian The* نیز راجع به آن‌ها گفته شده است. (۹) این مورد، مثال روشنی از افسانه مهاجرت است که در قالب تجربه تاریخی شکل گرفته است.

فرایند شکل‌دادن تجربه تاریخی در قالب فولکلوریک و خلاقانه با کمک‌گرفتن از موضوعات، قواعد و الگوهای سنتی و روایت‌ها و ساختارهای روایتی، یک فرآیند طبیعی است که در آن مردم همواره مشغول هستند. زوج‌های متأهل در مورد تجارب روزمره‌شان با یکدیگر دور میز شام صحبت می‌کنند. بیماران سوابق پزشکی خود را در اختیار پزشکان قرار می‌دهند. پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها در مورد کودکی‌شان داستان‌هایی را برای نوه‌هایشان تعریف می‌کنند یا راویان

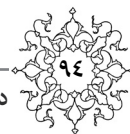
1. Paisley
2. Lawrence Deadmond
3. Christmas lake
4. Owen Wister



پاسخگوی سؤالات ما در مصاحبه‌ها هستند. همان‌طور که تاریخ شفاهی در شکل و قالب تماماً فولکلوریک نیست، فولکلور نیز در محتوا، یکسره تاریخی نیست. تلاقی و نزدیکی این دو، تداوم گذشته را امکان‌پذیر می‌سازد. همان‌طور که یک حشره در سنگ کهربا نگه‌داری می‌شود، محتوای تاریخی نیز دور قالب و شکل فولکلوریک نگه‌داری می‌شود. بدون چنین قالب مشخصی خاطره از بین می‌رود.

یادداشت‌ها:

۱. مطالبی که از سید موریسون ثبت کردم به‌عنوان مبنا و اساس مقاله‌ای به‌کار رفتند با عنوان «دیدگاه شخصی در تاریخ ارتباط شفاهی» فولکلور غرب ۴۳ (۱۹۷۹): ۱۰-۱۸. نوارهای ضبط شده در اختیار مؤلف هستند.
۲. دلبلیو لینوود موتل، افسانه کوریج: یک مطالعه در زمینه تاریخ شفاهی (ناکسویل: انتشارات دانشگاه تنسی، ۱۹۷۰)؛ ریچارد ام دورسون، «یک نظریه برای فولکلور آمریکایی» ژورنال فولکلور آمریکایی ۷۲ (۱۹۵۹): ۱۹۷-۲۱۵؛ لاری دانلسون، «فولکلور، مورخ شفاهی و تاریخ محلی» بررسی و بازبینی تاریخ شفاهی ۸ (۱۹۸۰): ۶۲-۷۲؛ چارلز جوینر، پایین رودخانه؛ جامعه بردگان در جنوب کارولینا (اوربانا: انتشارات دانشگاه ایلینویز، ۱۹۸۴)؛ گلا دیس - ماری فرای، سوارکاران شب در تاریخ ملت سیاه پوست (ناکسویل: انتشارات دانشگاه تنسی، ۱۹۷۵).
۳. تاد سیتون، جورج مهافی و ال ادوایس جونیور، تاریخ شفاهی: رهنمودی برای معلمان (و دیگران) (آستین: انتشارات دانشگاه تگزاس).
۴. مراجعه کنید به متن مودی سی بوترایت، خنده ملت در مناطق متروک آمریکا (نیویورک: مک میلان، ۱۹۴۹) صفحات ۷۶ تا ۷۷.
۵. ویلیام ای ویلسون، «در مورد انسان: فولکلور مبلغان مذهبی مورمون»، فولکلور نیویورک ۸ (۱۹۸۲): ۲۷-۵.
۶. آلن داندس «عدد سه در فرهنگ آمریکا» روش و راه در هر مرد: مطالب خواندنی در زمینه مردم‌شناسی فرهنگی، ویرایش آلن داندس (اینگا وود کلیفس، پرینتس هال، ۱۹۶۸) صفحات ۲۴-۴۰ J.N.
۷. داستان لاگسدون در دابلویو لینوود موتل «اعدام کالوین لاگسدون» در مطالعات فولکلور در قرن بیستم بازگو شده است: شرح مذاکرات کنفرانس صد ساله جامعه فولکلور، ویرایش ونتیا نیووال (توتواوا ان جی: رومن و لیتل فیلد، ۱۹۸۱) صفحات ۲۹۱-۳۰۲.
۸. شرح آتش‌سوزی شب کریسمس در سیلور لیک در باربارا الن «داستان آتش‌سوزی شب کریسمس» فولکلور شمال غربی ۴ (۱۹۸۶) ۳-۱۷ آمده است.
۹. جیمز براچر چندین نسخه از این داستان را در «داستان تعویض نوزاد» جمع‌آوری کرده است که در



کتاب «در دامنه‌های آفتابی زمان‌های دور، ویرایش ویلسون ماتیس هادسون، انتشارات انجمن فولکلور تگزاس ۳۳ (دالاس: انتشارات ۱۹۶۶) صفحات ۱۱۰-۱۱۷ آمده است.

